در صفحه ۱۲ بخوانید...
■ خدانکنه کار آدم
■ باز هم افزایش قیمت؟!
■ امتحان کن ببین!
■ و...

۱۰

## فرصت مطالعاتی مرا متوجه اشتباهم کرد

در سال ۱۳۷۹ برای استفاده از فرصت مطالعاتی به انگلستان سفر کردم. طی این سفر با دیدگاه‌های جدیدی روبه‌رو شدم. آشنایی با ساختار موردنظر در همان فرصت مطالعاتی، باعث شد نسبت به ساختاری که پیش از آن معتقد بودم، بازنگری کنم...

۱۰

## افسردگی بعد از بازی

... پس از بازی تیم والیبال ایران در برابر تیم آلمان، سخت افسرده و دلتنگ شدم چرا که باور داشتم جوانان سختکوش تیم ما توان آن را داشتند که به آسانی از پس تیم درجه ۲ اروپایی برآیند و در شمار ۴ تیم برتر والیبال جهان قرار بگیرند...

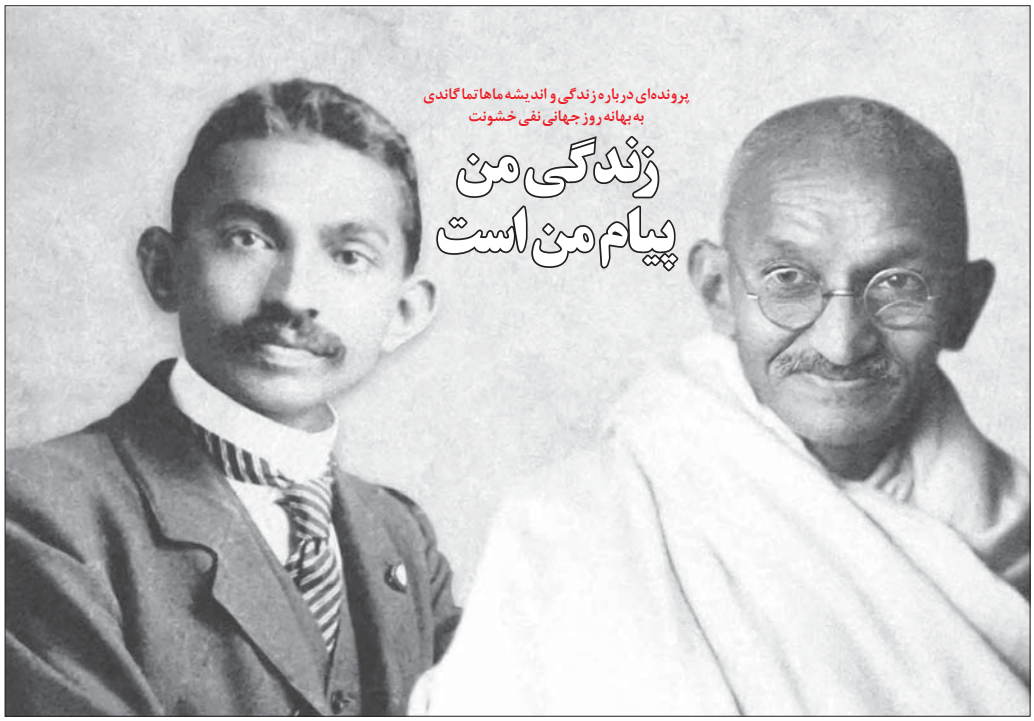

پرونده‌ای درباره زندگی و اندیشه ماهاتما گاندی
به بهانه روز جهانی نفی خشونت

# زندگی من پیام من است

فلسفه نفی خشونت
در گفت‌وگو با احسان شریعتی

## در جست‌وجوی معنویت سیاسی

یکی از جنبش‌های بزرگ مبتنی بر عدم‌خشونت در قرن بیستم بی‌تردید جنبش استقلال هند به رهبری ماهاتما گاندی بوده است. اما پرسش اینجاست که گاندی از خود میراثی فکری-فلسفی بر جای نهاده یا تاکتیکی سیاسی-اجتماعی؟ و نیز این که چرا او در سنتی انگلیسی این تز را به کار بسته است؟ از دیگر سو بحث بر سر این است که آیا عدم خشونت در جهانی مملو از خشونت سازمان یافته و ساختارمند که ویژگی اصلی‌اش تهی کردن ذهنیت سوژه‌های سیاسی است، حرفی خنده‌آور، مانند پرو یا گاندای حقوق بشر در کشورهای جهان سومی نیست؟

# گاندی، قهرمان سیاره رنج

اصغر زارع کهنمویی
روزنامه‌نگار

رفتار نژادپرستانه قاضی سفیدپوست دادگاه دوربان با وکیل رنگین‌پوست هندی، کافی بود تا «موهنداس غرب‌گرا» به یکباره، به «گاندی مبارز» تبدیل شود. تجربه نژادپرستی عریان در دوربان که بعدها نماد عبور انسان از ایدئولوژی را رسیم شد، چنان بر روح بزرگ دانش‌آموخته حقوق بریتانیا گران آمد که او بزرگترین رهبر ضدتبعیض‌نژادی تمام دوران‌ها شد.

گاندی یک‌سو قرار دارد و اندیشه برتری‌جویی، نژادپرستی، استثمار، استعمار، جنگ‌افروزی و خشونت در سوی دیگر. سرمایه سوبه نخست، تنی رنجور و نیمه‌عریان است که قلبی مهربان و ذهنی زیبا، کجاوه‌نشین آن است. و سرمایه سوی دوم، تمام برخورداری‌های جهان است از دشنه و باتوم و مسلسل تا بوروکراسی و شعر و فلسفه و کلیسا و حتی قانون. میان این دو، کارزار سختی است، یکی زنجیر می‌کند و می‌کشد، دیگری رنج می‌کشد، عشق می‌ورزد و حتی غمخوار دشمن خویش نیز می‌شود و رمز زیبا و جاودانه جهان چنین است که سوبه نخست همواره، پیروز کارزار می‌شود.

دوگانه «ساتیاگرا» و «اهمیسا»، تمام پیکره گاندیسم است. این دوگانه زیبا، انسان را به پیگرد مدام حقیقت و مبارزه همراه با خشونت فرامی‌خواند. گاندی هرگز خود را مالک و صاحب حقیقت ندانست. او حقیقت را همه‌جایی و هرزمانی می‌دانست. در اندیشه او، همه حقیقت، پیش همگان است و هیچ اندیشه‌ای، مالک همه حقیقت نیست.

گاندی برای گاندی شدن، خود را مسافر منعطف زمانه‌ها کرد، از اندیشه‌ها سان دید، زیبایی‌ها و راستی‌های همه را ستود و با همه ملت‌ها همزبان شد. آنگاه دانست که همه حقیقت در کیسه هیچ نحله‌ای نیست. حقیقت جایی است که مدعایی نباشد. آنان که بر شیپور افراط می‌نوازند و خود را حق می‌خوانند، اتفاقا، هیچ حقیقتی را نمی‌شناسند. اگر حقیقتی هست، در گفت‌وگو و اعتدال و پذیرش دیگران است.

دشمن گاندی هرگز نباید گرسنه بماند و هرگز نباید کشته شود. این تنها یک مرام اخلاقی نیست، این رمز و راه مبارزه او است. او هرگز در برابر ستم کلاسیک استعمار بریتانیا، مجوز خشونت نداد. هرگاه گاندی برای اعتراضی برخاست، صدها نفر قربانی سلاح سفیدها شدند، مردمی که به دعوت رهبر نیمه‌عریان خود، سرازیر خیابان‌ها می‌شدند، زیر چکمه‌های نظامیان له می‌شدند، خودش، همسرش و کسان و نزدیکانش، دستگیر و رهسپار سیاهچال می‌شدند، اما او هرگز حتی در مقام نظر نیز، به امکان مقابله یا حتی مدافعه خشونت‌آمیز رضا نداد.

> **گاندی لیبرال نبود، سوسیالیست هم نبود. قدیس نبود، سکولار هم نبود. او اینها همه بود ولی این همه نبود. جان هیک زمانی او را شخصیت زنده پارادوکسیکال خواند چه، گاندی به راحتی، حتی در مقام عمل، بود یسم و هندوئیسم و مسیحیت، یهودیت و همه ادیان را به هم می‌دوزد و از میان آنها، یک شکل واحد متکثر به دست می‌دهد که مدافع همه قرائت‌ها از حقیقت است و ناقض همه توجیه‌ها بر خشونت**

اندیشه عدم خشونت گاندی، فلسفه نبود، آیین دینی هم نبود، پژوهش علمی هم نبود، سبک هنری هم نبود. این اندیشه، راه او بود، راهی به گفته خود، بسیار ساده که هند را رها کرد. گاندی نه قدیس بود و نه فیلسوف و نه هیچ پیام‌آور دیگر، او به قول اینشتین، انسانی از گوشت و خون بود که «زیستن» بدون هرگونه «کشتن» را تبلیغ می‌کرد. او گلوله را حتی برای دفاع بد می‌دانست. او «مرگ» را به «کشتن» و «کشته‌شدن» ترجیح می‌داد.

گاندی شجاع بود. او ترس را رمز عدم‌خشونت می‌دانست.

پیگیری حق بدون توسل به خشونت، شجاعت بزرگی می‌خواهد. تنها گاندی می‌تواند، در برابر ارتش خشن استعمار بریتانیا، هزاران نفر را به ۴۰۰ کیلومتر پیاده‌روی بکشاند. گاندی ترس را چنان نکوهش می‌کند که حتی «خشونت» را که پرهیز از آن تمام التماس او است، بر «ترس» ترجیح می‌دهد و در تعارض بین خشونت و ترس، خشونت را برمی‌گزیند. این که او گلوله را بر ترس ترجیح می‌دهد، نشان از نقش ترس در نابودی هستی انسان و گرایش او به خشونت یا وادادگی دارد.

گاندی، قهرمان «سیاره رنج» است. او به‌جای گریز از رنج، از رنج استقبال می‌کند چون رنج را هستی‌ساز می‌داند. ریاضت‌هایی که او بر جان خویش تحمیل کرد، روح و جان گاندی را با رنج‌های جهان آشنا کرد و او را برای نزاع با بی‌عدالتی کشاند. گاندی، مبارزه را با روزه دوام می‌داد. مبارزه گاندی، پشت میزهای شیک و سر سفره‌های رنگین نبود.

زمانی که گاندی مبارزه می‌کرد، مثل بسیاری از مدعیان مبارزه، از حساب‌های بانکی، املاک و مستغلات و لابی‌های خود مطمئن نبود. او از خیابان‌های شیک پایتخت نیامده بود، از میان محافل خاص برنخاسته بود، از سنخ روشنفکران طاقچه‌نشین نبود، دست در دستان مردان جوشن‌پوش نداشت، او گاندی بود، تنها، عریان، بی‌حساب، بی‌تکلف، بی‌ریا، بی‌مثال و سرشار از عشق، رنج و مهر.

گاندی لیبرال نبود، سوسیالیست هم نبود. قدیس نبود، سکولار هم نبود. او اینها همه بود ولی اینهمه نبود. جان هیک زمانی او را شخصیت زنده پارادوکسیکال خواند چه، گاندی به راحتی، حتی در مقام عمل، بود یسم و هندوئیسم و مسیحیت، یهودیت و همه ادیان را به هم می‌دوزد و از میان آنها، یک شکل واحد متکثر به دست می‌دهد که مدافع همه قرائت‌ها از حقیقت است و ناقض همه توجیه‌ها بر خشونت. گاندی از یک‌سو لنین را غول روحیه می‌خواند و از انقلاب شوروی حمایت می‌کند و از سوی دیگر، لندن را مرکز اصلی تمدن می‌داند و غرب را می‌ستاید. همین ترکیب پارادوکسیکال، او را گاندی کرده است. عبور او از ناراستی‌های مکاتب و پذیرفتن راستی‌ها و حقایق همه اندیشه‌ها، گاندی را به ساتیاگرا نزدیک کرده است.

شاید بتوان گفت، او در منتهی‌الیه مکاتب قرار داشت، همان جایی که نزاع میان آنها به حداقل می‌رسد و جملگی جهان را جای بهتری برای زیستن می‌خواهند.

> **پیگیری حق بدون توسل به خشونت، شجاعت بزرگی می‌خواهد. تنها گاندی می‌تواند، در برابر ارتش خشن استعمار بریتانیا، هزاران نفر را به ۴۰۰ کیلومتر پیاده‌روی بکشاند. گاندی ترس را چنان نکوهش می‌کند که حتی «خشونت» را که پرهیز از آن تمام التماس او است، بر «ترس» ترجیح می‌دهد و در تعارض بین خشونت و ترس، خشونت را برمی‌گزیند. او گلوله را بر ترس ترجیح می‌دهد**

گاندی را می‌توان بزرگترین کنشگر اخلاقی جهان معاصر دانست. او مرد همیشه معبدنشین نبود، مرد انقلاب و اعتراض بود. زیست اخلاقی در خلأ و اعتکاف، اعتبار چندانی ندارد. زمانی می‌توان نمره حلاج به انسان داد که اخلاق را در اوج خشونت و تنازع پاس دارد و گاندی که در همه دوره‌های زندگی خود، با گونه‌های متنوع خشونت مواجه بود، چنین کرد.

او در دوران آپارتاید به‌عنوان دانش‌آموخته حقوق در اروپا، نه‌تنها با اصحاب آپارتاید هم‌پیاله نشد که در مبارزه با نژادپرستی، هرگز خشونت نورزید و پای بر اخلاق ننهاد. استقلال و انقلاب اگرچه همواره همزاد خون و خشونت و تنازع است اما استقلال هند همزاد آرامش و اخلاق بود و این مدیون گاندی است. اگرچه رابطه رهبران گروه‌های مختلف هند پس از استقلال، به نزاع و دشمنی کشید، اما گاندی در همه این دوران، با وجود تمام مصائب از جمله، گروه‌های داخلی و جدایی پاک‌ها از ناپاک‌ها، همواره بر اصول اخلاقی خود پایبند ماند.

گاندی حجت جهان معاصر و آزمون بزرگ مردان سیاست است. کسانی که با تاکنا بر هزار و یک توجیه فلسفی و مذهبی، پای بر اخلاق و صلح می‌نهند و زیستن بدون تنازع و ماندن بدون گلوله را در جهان نگران امکان‌پذیر نمی‌دانند، یک‌بار و تنها یک‌بار گاندی بخوانند. گاندی به آنها می‌گوید، چگونه می‌توان در عرصه سیاست و مبارزه، بدون خشونت و با محبت به دشمن و قاتل خود، پیروز شد؟ کسانی که هنوز با نبش قبر تاریخ و مصادره غیراخلاقی متون، خود را «برتر» می‌خوانند و «حقوق انسانی» دیگران را انکار می‌کنند، گاندی بخوانند تا بدانند گاندی، چگونه حقیقت را پی می‌جوید و چه نگاهی به «نژاد»، «زبان»، «مذهب»، «مکتب» و «انسان» دارد. می‌توان گاندی شد و برای همیشه، به‌مدای بلند، با «خشونت»، «نژادپرستی»، «استثمار»، «تبعیض» و «تجاوز» خداحافظی کرد.

یادداشت

مروری بر شرایط استعماری هند

## تاراج بزرگ

محمدمعین گلباغ | کارشناسی ارشد اندیشه سیاسی

### استعمار هند

۳۱ دسامبر سال ۱۶۰۰ میلادی، دولت انگلستان در راستای سیاست استعماری‌اش در آسیا، فرمان ایجاد کمپانی هند شرقی را صادر کرد و همه بازرگانان و ماموران و دریانوردان انگلیسی که قصد فعالیت در این قاره و آب‌های آن را داشتند، مجبور به عضویت در این کمپانی شدند. انگلیسی‌ها به‌تدریج بر رقبای پرتغالی و هلندی خویش فایق آمدند و هند را محل نفوذ خود ساختند.

پس از مرگ «اورنگ‌زیب» آخرین سلاطین مسلمان مغول هند در سال ۱۷۰۷ میلادی، انگلستان، قدرت بریتانیا که ابتدا تحت‌عنوان تجارت و بازرگانی وارد هند شده بودند، رو به فزونی گرایید. نفوذ و تسلط انگلستان در دو مرحله جلوه‌گر شد. نخست، از طریق تلاش کمپانی هند شرقی در به دست آوردن اجازه فعالیت‌های بازرگانی و اخذ امتیازات از حکمرانان محلی با مرکزی که به تصرف سرزمین هند جز «پنجاب»، «سند» و «کشمیر» و سقوط «گوراکانیان» انجامید و سپس جایگزین‌شدن دولت انگلستان و اعلام انضمام رسمی هندوستان به مستعمرات و متصرفات بریتانیا پس از آنچه بریتانیایی‌ها شورش علیه دولت مرکزی در سال ۱۸۵۷ خواندند، هند بطور مستقیم به زیر بوغ بریتانیا درآمد و ملکه ویکتوریا، یکم ژانویه سال ۱۸۷۷ میلادی خود را پادشاه انگلستان و امپراتور هند اعلام کرد و این سمت در خاندان سلطنتی انگلستان تا سال ۱۹۴۷ باقی ماند.

> **پس از اینکه بریتانیا بر هند غلبه یافت، شرکت هند شرقی و پارلمان انگلستان سیاست صنعت‌زدایی را آغاز کردند. واداشتن هند به انقیاد از صنایع بریتانیا و مجبور کردن مردم هند به تولید مواد خام برای عرضه به صنایع و کارخانجات بافندگی آن کشور از جمله رئوس این سیاست بود**

### سه‌سده استعمار بریتانیا

حجم ثروتی که انگلستان در خلال اولین دهه‌های استعمار از هند بیرون کشید، بین ۵۰۰ میلیون تا یک‌میلیارد دلار آمریکا تخمین زده می‌شود و این روند ادامه یافت، به‌گونه‌ای که در اوایل قرن بیستم، بریتانیا سالانه بیش از ۱۰ درصد درآمد ناخالص ملی هند را به تاراج می‌برد. پس از اینکه بریتانیا بر هند غلبه یافت، شرکت هند شرقی و پارلمان انگلستان سیاست صنعت‌زدایی را آغاز کردند. واداشتن هند به انقیاد از صنایع بریتانیا و مجبور کردن مردم هند به تولید مواد خام برای عرضه به صنایع و کارخانجات بافندگی آن کشور از جمله رئوس این سیاست بود. نمایندگان تجاری بریتانیا، قدرت قانونی زیادی را بر بافندگان روستایی هند اعمال می‌کردند؛ موانع تعرفه‌ای مانع حضور ابریشم و کتان هندی در بازارهای انگلستان می‌شد، اما در عوض کالاهای انگلیسی بدون تعرفه و با پرداخت عوارض جزیی وارد هند می‌شد.

اختراع دستگاه بافندگی در اروپا چرخه اقول صنایع هند را تکمیل کرد. حتی هنگامی که این دستگاه در هند وارد شد، انگلستان با تحمیل نوعی مالیات غیرمستقیم بر تولید منسوجات پنبه‌ای چرخه تولید کارگاه‌های جدید را با مشکل مواجه ساخت. انتقال مازاد اقتصادی از هند به انگلستان، گسترش روند صنعت‌زدایی و هجوم سیل‌آسای محصولات انگلستان به جامعه هند و فقیر کردن روستاییان، از یک‌سو به توسعه‌نیافتگی هند و از سوی دیگر منجر به انباشت سرمایه برای انگلستان شد. با این حال سیاست استعماری انگلستان تنها دارای وجوه اقتصادی نبود، بلکه آثار عمیق سیاسی و فرهنگی را نیز به همراه داشت.

### گاندی و استقلال هند

موهنداس کرمچند گاندی که بعدها از جانب مردم هند لقب ماهاتما به او داده شد، در سال ۱۸۶۹ در شهر پوربندر چشم به جهان گشود.

ادامه در صفحه ۱۱